

فرايند تدبر سورہ مبارکہی حديد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَ لَكُمْ مَسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَكُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ وَمَالِكُمْ لَا تَأْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُواكُمْ لِمَنْ تَدْعُونَ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٩﴾ وَمَالِكُمْ لَا تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْثَرُ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَالْمُنافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا وَانفِقُوا مِنَّا فَنَنْتَسِبُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ فالتَّمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾ يُنَادُوا وَهُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ

وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ
 وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ ﴿٢٢﴾ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٣﴾ مَا أَصَابَ مِنْ
 مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّزَّلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٤﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا
 فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن
 يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
 بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٧﴾
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا
 عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً
 ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقًّا رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ
 مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُلِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا
 تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٠﴾ لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ
 الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٣١﴾

بخش اول: معانی لغات سوره

اول: بی آغاز «هستی او در رتبه قبل از هستی موجودات است، یعنی ازلی است».

آخر: بی انتها «پس از فانی موجودات او باقی و برجای است». ظاهر: پیدا و آشکار «موجودات و نظام عالم بودن او را فریاد می‌زنند و بر او دلالت می‌کنند».

باطن: نهان «با همه ظهوری که دارد یا به عبارت بهتر به خاطر شدت ظهورش پی به اسرار و ذات او نتوان برد، حواس و عقول از درک تمام و کمال او مستور است».

هوآلذی: اوست کسی که.

فی سته آیام: در شش روز، در شش دوره، در شش مرحله.

استوی (سوی): استیلا یافت.

سیح: تسبیح کرد. (تسیح: منزه داشتن، و منزّه داشتن خدا به این است که هر چیزی را که مستلزم نقص و حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد از ساحت او نفی کنی، و معتقد باشی که خدای تعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست.)

عزیز: مقتدر شکست‌ناپذیر.

حکیم: کس که قول و فعلش عین حق و صلاح است.

مُلک: فرمانروایی.

یحیی: زنده می‌کند.

یمیت: می‌میراند.

لَتَوْمُوا: تا ایمان بیاورید.	ما يَلِجُ: آنچه داخل می شود. (مصدر آن ولوج به معنای داخل شدن چیزی در محلی تنگ است)
قَدْ أَخَذَ: به تحقیق گرفته است.	ما يَخْرُجُ مِنْهَا: آنچه خارج می شود از آن.
مِيثَاقٍ (وَيْثُق): پیمان محکم.	ما يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ: آنچه نازل می شود از آسمان.
إِنْ كُنْتُمْ: اگر هستید.	ما يَعْرُجُ: آنچه بالا می رود.
يُنزِلُ: نازل می کند.	این ما: هر کجا.
بَيِّنَاتٍ: حجت‌های روشن و روشنگر. (جمع بینه)	هُوَ مَعَكُمْ إِنْ مَا كُنْتُمْ: او با شماست هر جا که باشید.
لِيُخْرِجَ: تا بیرون آورد.	تَعْمَلُونَ: عمل می کنید.
طُّلُمَاتٍ: تاریکی ها.	تُرْجَعُ: بازگشت می یابد، برگردانده می شود.
أَلَّا تُنْفِقُوا (أَنْ + لا): که انفاق نکنید.	يُؤَلِّجُ (وَلِج): داخل می سازد.
میراث: مالک شدن مالی است که از میت به بازماندگان منتقل می شود.	يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: داخل می کند شب را در روز و داخل می سازد روز را در شب «اشاره به کوتاه و بلند شدن شب و روز در طی فصول مختلف سال دارد».
لا يَسْتَوِي (سَوَى): برابر نمی شود.	ذَاتِ الصُّدُورِ: درون دل ها.
مَنْ أَنْفَقَ: کسی که انفاق کرد.	آمِنُوا: ایمان بیاورید.
قَاتِلَ: جنگید.	أَنْفَقُوا: انفاق کنید.
حُسْنِي: «جزای» نیکوتر.	مَمَّا = من، ما: از آنچه.
مَنْ ذَاكَذِي: کیست آن کس که.	جَعَلَ: قرار داد.
يُقْرِضُ: قرض می دهد.	مُسْتَحْلَفِينَ (خَلْف): جانشینان، وارثان.
قرض: مالی را که آدمی به دیگری می دهد به شرط آنکه مثل آن را پس بدهد. پس معنای اصلی این کلمه قطع است، و اگر عمل قرض گیرنده را هم قرض خوانده‌اند به این مناسبت که او آن مال را از صاحبش جدا کرده	أَجْرٌ: کلمه اجر و اجرت عبارت است از پاداش و ثوابی که در مقابل عمل ما به خودمان برمی گردد، حال چه اینکه دنیایی باشد (مانند اجرت خیاطت و زراعت و امثال اینها)، و یا اجر اخروی باشد. این کلمه جز در مورد سود و فایده استعمال نمی شود، یعنی اثر بدی که از عمل بد من عاید می شود اجر نامیده نمی شود، به خلاف کلمه "جزا" که هم در نفع بکار می رود، و هم در ضرر، (هم عذاب دوزخ را جزای تبهکاران می نامند، و هم نعیم بهشت را جزای نیکوکاران)
فَيَضَاعِفُهُ لَهُ (ضِعْف): تا دو چندان کند برای او.	ما لَكُمْ: چه شده است شما را.
(مضاعفه: دو چندان و یا چند برابر هر چیز)	يَدْعُو (دَعَوَ): دعوت می کند.
أَجْرٌ كَرِيمٌ: پاداش پر ارزش، پاداش بزرگوارانه.	
تَرَى (رَأَى): می بینی.	
يَسْعَى نُورُهُمْ: می دود نورشان، می شتابد نورشان.	
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: پیش رویشان.	
بِأَيْمَانِهِمْ: به جانب های راستشان. (جمع يَمِين)	
بُشْرَى: مژده.	

تَجْرِي: روان است.	مولی: سرپرست، دوست حامی.
فَوْز: به مراد رسیدن، کامیابی.	بئس: چه بد است.
أَنْظِرُونَا: نگرید به ما، فرصت دهید به ما.	مَصِير: بازگشت، سرنوشت.
مصدر آن "نظر" است، اگر بدون حرف "الی" مفعول بگیرد، معنای انتظار و نیز معنای مهلت دادن را می‌دهد، و اگر با حرف "الی" متعدی شود، مثلاً گفته شود: "فلان نظر الیه-فلانی به آن نظر کرد"، معنای نگاه کردن را می‌دهد، و اگر با حرف "فی" متعدی شود معنای دقت و تامل را می‌دهد.	أَلَمْ يَأْنِ (أنی): آیا نزدیک نشده، آیا وقت آن نرسیده. (کلمه "یان" در اصل "یانی" (مضارع آنی) بوده، به خاطر حرف "لم" که کارش جزم دادن است حرف "یاء" از آن افتاده، و این ماده به معنای رسیدن وقت هر چیز است.)
نَقْتَبِسُ (قَبَس): پرتویی بگیریم. (مصدر آن اقتباس به معنای گرفتن قبسی (قطعه‌ای) از آتش است.)	أَنْ تَخْشَعَ: که فروتن و خاضع شود، که کرنش و تذلل کند. (خشوع قلب آن تاثیری است که قلب آدمی در قبال مشاهده عظمت و کبریایی عظیمی به خود می‌گیرد.)
إِرْجِعُوا وَرَأْسَكُمْ: به پشت سرتان برگردید.	ذِكْرِ اللَّهِ: منظور از ذکر خدا هر چیزی است که خدا را به یاد آدمی بیندازد،
إِلْتَمَسُوا (لَمَس): درخواست کنید.	مَا نَزَلَ: آنچه نازل شد.
ضُرِبَ بَسُورٍ: دیواری زده شد، دیواری ایجاد گردید.	لَا يَكُونُوا: نباشند.
لَهُ بَابٌ: آن «دیوار بلند» را دروازه ای است.	أَوْتُوا الْكُتَابَ: کتاب داده شدند، کتاب داده شد به آنها.
باطنه: داخل آن.	طال: به دراز کشید.
ظاهرة: پشت آن، بیرون آن.	أَمَدٌ: به معنای زمان خاصی است، آمد عبارت است از لحظه‌ای که عمر و مهلت چیزی به سر می‌رسد، ولی زمان به معنای از آغاز تا انجام عمر آن است، سرگرمی.
قَبِلَ: رو به رو.	قَسَتْ: سخت گردید، قساوت گرفت.
يُنَادُونَ (نُدى): ندا می‌کنند.	إِعْلَمُوا: بدانید.
أَلَمْ نَكُنْ: آیا نبودیم.	يُحْيِي: زنده می‌کند.
فَتَنَّمُ (فَتَن): در فتنه و بلا انداختید.	بَيِّنَا: بیان کردیم.
تَرَبَّصْتُمْ (ربص): انتظار کشیدید، امروز و فردا کردید.	لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: شاید شما تعقل کنید.
إِرْتَبْتُمْ (رب): تردید کردید.	مُصَدِّقِينَ (صَدَقَ): صدقه دهندگان، انفاق کنندگان (و اصل دو کلمه "مُصَدِّقِينَ" و "مُصَدِّقَات" که هم حرف صاد در آنها تشدید دارد، و هم حرف دال، در اصل متصدقین و متصدقات، و از باب تفاعل هستند، و بر حسب یک قاعده صرفی حرف تاء مبدل به صاد شده.)
غَرَّتْ: فریفت.	
أَمَانِيٌّ: آرزوها. (جمع اُمنیه)	
جاء: آمد.	
غرور: مغرور کننده، فریبکار «شیطان، دنیا، نفس اماره».	
لَا يُؤَخِّدُ (أَخَذَ): گرفته نمی‌شود.	
فَدِيه: عوض، غرامت.	
مَأْوَى (أوى): جایگاه	

أَقْرَبُوا: قرض دادند.
 يُضَاعَفُ (ضِعْف): دو چندان می گردد.
 اجْرٌ كَرِيمٌ: پاداش پر ارزش، پاداش بزرگوارانه.
 صِدِّيقُونَ: راستگویان راست کردار، کسانی هستند که ملکه صدق در گفتار و کردارشان سرایت کرده، در نتیجه آنچه می گویند انجام هم می دهند، و آنچه می کنند می گویند شُهَدَاءٌ: گواهان، کسانی که گواهان اعمال مردم در روز قیامتند، نه کشته شدگان در راه خدا. (جمع شهید)
 كَذَّبُوا: تکذیب کردند.
 أَنَّمَا: جز این نیست.
 لَعِبٌ: به معنای بازی نظامداری است (که دو طرف بازی به نظام آن آشنایی دارند، مانند الک دولاک و نظایر آن) که اطفال به منظور رسیدن به غرضی خیالی آن را انجام می دهند. لَهْوٌ: هر عمل سرگرم کننده‌ای است که انسان را از کاری مهم و حیاتی باز میدارد.
 زینت: به اصطلاح علم صرف "بنای نوع" است، یعنی می فهماند که مثلاً فلانی به نوعی مخصوص خود را آراسته، و چه بسا منظور از آن وسیله آرایش باشد، و به این منظورش استعمال کنند و "آرایش"، عبارت از آن است که چیز مرغوبی را ضمیمه چیز دیگری کنی تا مردم به خاطر جمالی که از این ضمیمه حاصل شده مجذوب آن چیز شوند، (مثلاً آرایش زنان عبارت از این است که زن با طلا و جواهرات و یا رنگهای سرخ و سفیدی خود را جلوه دهد، و از ضمیمه کردن آنها به خود جمالی کسب کند، به طوری که بیننده مجذوب جمال او شود).
 تَفَاخُرٌ: به معنای مباهات کردن به حسب و نسب است، فخر فروشی.
 تَكَاتُرٌ: افزون طلبی، مسابقه در زیاد کردن. "تکاتر در اموال و اولاد" به این معنا است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتری دارم.
 غَيْثٌ: باران.
 أَعْجَبَ: به شگفت آورد.
 كُفَّارٌ: به معنای کشاورزان است. «کفر در اصل به معنای پوشاندن است و چون کشاورز بذر را در زمین گذاشته رویش را با خاک مکی پوشاند به او کافر اطلاق می شود و اگر به منکر دین کافر گفته می شود چون حق را پس از فهمیدن می پوشاندن و انکار می کند». (جمع کافر)
 نَبَاتٌ: رستن، رویدن.
 يَهِيحُ (هیج): حرکت می کند. (مصدر آن هیجان به معنای حرکت)
 تَرَاهُ مُصْفَرًّا: می بینی آن را زرد شده.
 حُطَامٌ (حطم): به معنای گیاهی است که از شدت خشکیدگی می شکنند. خرد شده از خشکی.
 غُرُورٌ: فریب، فریب دادن.
 سَابِقُوا (سبق): پیشی بگیرد. (مصدر آن "مسابقه" به معنای غلبه جویی در رسیدن به هدف است، به اینکه هر یک از دو طرف مسابقه حرکت خود را سریع تر از حرکت حریفش کند، پس در معنای مسابقه چیزی زیادتر از معنای مسارعت هست، چون مسارعت تنها به معنای کوشش در سرعت دادن به حرکت است، ولی مسابقه هم این معنا را می رساند و هم این را می فهماند که سرعت دادن باید طوری باشد که زیادتر از سرعت حریف شود).
 عَرَضٌ: پهنا، گشادی و وسعت بهشت است، نه عرض در مقابل طول و این استعمال استعمالی شایع است، و گویا خواسته است نهایت درجه وسعت را بفهماند.
 أُعِدَّتْ (عد): آماده شده

یُؤْتِی (آتی): می دهد.
 یَشَاءُ: می خواهد.
 مَا اَصَابَ (صوب): نرسید.
 مُصِیْبَت: واقعه و حادثه‌ای است که به انسان یا هر چیز اصابت کند، و اسم فاعل از مصدر اصابت است، و از اصابه تیر به هدف منشا گرفته، و هر چند اصابه حادثه از نظر مفهوم اعم است، هم شامل اصابه حوادث خیر می‌شود و هم اصابه حوادث شر، و لیکن استعمال آن در شر غلبه دارد، در نتیجه هر وقت کلمه "مصیبت" اطلاق شود بلاء و گرفتاری به ذهن تبادر می‌کند
 نَبْرًا: پدید آوریم. (مصدر آن برء به معنای خلقت از عدم است.)
 یَسِیر: آسان.
 لِكَيْلَا تَأْسَوْا (اسی) (ل+کی): تا این که اندوهگین نشوید.
 مَا فَاتَكُمْ (فوت): آنچه از دست شما رفت. (ما فات: نعمت فوت شده)
 لَا تَفْرَحُوا: شادمانی و سرمستی نکنید.
 مَا آتَاكُمْ: آنچه به شما داده است (ما آتی: نعمت داده شده)
 مَا آتَاكُمْ: آنچه به شما داد.
 لَا يُحِبُّ: دوست ندارد.
 مُخْتَالٌ (خیل): خودخواه، متکبر. کسی که دچار خیلاء و تکبر شده باشد. (تکبر را از این جهت خیلاء می‌گویند که متکبر چیزی را که در خود سراغ دارد فضیلتی برای خود خیال می‌کند.)
 فَخُورٌ: خودستا، فخر فروش. کسی است که زیاد افتخار و مباحات می‌کند. (اختیال که مصدر است برای کلمه مختال و نیز افتخار ناشی از این می‌شود که انسان توهم کند که آنچه نعمت دارد به خاطر استحقاق خودش است، و این بر خلاف حق است، چون او فعلی را که باید مستند به تقدیر خدا کند

به استقلال نفس خود کرده، و این اختیال و افتخار هر دو از رذائل نفسند، که خدا آن را دوست نمی‌دارد.)
 یَبْخُلُونَ (بخل): امساک می‌کنند، از انفاق خودداری می‌کنند.
 یَأْمُرُونَ: و او می‌دارند، امر می‌کنند.
 مَنْ یَتَوَلَّ: کسی که پشت کند.
 حَمِید: ستوده، قابل ستایش.
 أَرْسَلْنَا: فرستادیم.
 أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ: نازل کردیم همراه آنان کتاب را.
 میزان (وزن): ترازو، وسیله سنجش، قوانین و ضوابط.
 لَیَقُومَنَّ (قوم): تا برخیزد، تا قیام کند.
 قِسْطٌ: عدل و انصاف.
 حَدِید: آهن.
 بَأْسٌ: تاثیر شدید، لیکن غالباً در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود، قوت.
 فیه بَأْسٌ شَدِیدٌ: در آن «آهن» نیروی فراوان هست «چرا که مهمترین ماده اولیه همه جنگ افزارهای قدیم و جدید آهن و فولاد است».
 لَیَعْلَمَنَّ: تا معلوم دارد.
 مَنْ یَنْصُرُهُ: کسی که یاری می‌کند او را.
 وَرُسُلُهُ: و پیامبران را.
 عَزِیزٌ: مقتدر شکست ناپذیر.
 جَعَلْنَا: قرار دادیم.
 ذُرِّیَّةً (ذر): فرزندان، نسل.
 مُهْتَدٍ، مُهْتَدِی: هدایت پذیر.
 فَاسِقٌ: نافرمان، کسی که از حوزه اطاعت خدا بیرون رفته.
 فَفَیْنَا (قف): به دنبال فرستادیم، یکی پس از دیگری فرستادیم.
 (مصدر آن "تقفیه" و به معنای این است که چیزی را به طور مستمر دنبال چیزی دیگر قرار دهی، و به همین جهت

آخرهای شعر را قافیه شعر می‌گویند، چون همه شعرها به دنبال شعر اول و از نظر قیافه و وزن تابع آن هستند.)
 آتینا (اتی): دادیم.
 اِتَّبِعُوا (تبع): پیروی کردند.
 رَهْبَانِيَه (رهب): از ماده "رهبت" به معنای خشیت و ترس است، و عرفا اطلاق بر ترک دنیا می‌شود، به اینکه کسی رابطه خود را از مردم قطع کند و یکسره به عبادت خدا پردازد، و انگیزه‌اش از این کار خشیت از خدا باشد. ترس از خدا، ترک دنیا و مردم، برای عبادت کردن.
 اِبْتَدَعُوا (بدع): بدعت گذاشتند، از پیش خود ساختند. (مصدر آن "ابتداع" به معنای این است که انسان چیزی را جزو دین کند که جزو دین نباشد، سنت و عملی را باب کند که در هیچ دینی نبوده باشد.)
 ما کتبتنا: نوشتیم، مقرر نکردیم.

اِبْتِغَاء (بغی): طلبیدن، خواستن.
 ما رَعُوا (رعی): رعایت نکردند.
 اِتَّقُوا (وقی): تقوا پیشه کنید.
 يُؤْتِكُمْ (اتی): تا بدهد به شما.
 كِفْلَيْنِ «تثنیه كفل»: دو سهم، دو نصیب.
 يَجْعَلُ: قرار دهد.
 تَمْشُونَ (مشی): راه می‌روید.
 يَغْفِرُ: بیامرزد.
 عَفْوَرٌ: بسیار آمرزنده
 اَلَّا يَقْدِرُونَ= اَن+ لا: که بدست نمی‌آورند، که قادر نیستند.
 بِيَدِ اللّٰهِ: به دست خداست.
 مِنْ يَشَاءُ: کسی را که می‌خواهد.
 ذَوَالْفَضْلِ: صاحب کرم

بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٠﴾

ترجمه پیوسته: آنچه در آسمان‌ها زمین است، خدا را به پاکی و پیراستگی از هر عیب و نقصی یاد کرده اند و اوست مقتدر شکست‌ناپذیری که کارهایش همه متقن و استوار است.

توضیحات: کلمه "ما" در جمله مورد بحث موصوله است، و مراد از آن تمامی موجوداتی است که در آسمانها و زمین هستند، چه آنها که مانند ملائکه و جن و انس دارای عقل و شعورند، و چه آنهایی که چون جمادات فاقد عقلند. و اگر بگوییم کلمه "ما" راجع به موجودات فاقد عقلند، (و در فارسی به "چیزی" ترجمه می‌شود)، و علی القاعده باید شامل عقلا نشود، در پاسخ می‌گوییم: بلی همین طور است، لیکن در جایی که قرینه‌ای باشد که بفهماند منظور از کلمه "ما" عقلا و غیر عقلا هر دو است، اشکالی ندارد، و در آیه مورد بحث قرینه‌ای که دلالت کند بر اینکه منظور عموم موجودات است چه عقلا و چه غیر عقلا وجود دارد، و آن قرینه این است که اسمایی از خدای سبحان بر می‌شمارد که مخصوص عقلا است، مانند "احیاء" و "علم بذات الصدور"، یعنی علم و آگاهی به نیت‌هایی که در درون دلها است و معلوم است که این دو صفت مربوط به موجودات دارای شعور، و صفت دوم مربوط به عقلا است.

و مراد از تسبیح خدای تعالی حقیقت معنای تسبیح است، نه اینکه خواسته باشد به طور مجاز نسبت تسبیح به آنها داده باشد، یعنی خواسته باشد بفرماید: هر موجود که در آسمانها و زمین است با هستی خود دلالت می‌کند بر اینکه پدید آورنده‌ای منزله از هر نقص و متصف به کل کمال دارد، و نه اینکه خواسته باشد به طور عموم مجاز نسبت تسبیح به آنها داده باشد، یعنی بفهماند که تمامی

موجودات دلالت دارند بر نزاهت خدای تعالی از هر نقص و عیب. بدلیل اینکه در جای دیگر به طور صریح و به بیانی که نه میتوان حمل بر مجازش کرد، و نه حمل بر عموم مجاز، فرموده: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** (هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح و حمد می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. اسری، آیه ۴۴) چون اگر منظور از تسبیح، تسبیح مجازی بود، دیگر جا نداشت بفرماید: شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

تسبیح تمامی موجوداتی که در آسمانها و زمین هست تسبیح با زبان، و تنزیه به حقیقت معنای کلمه است، هر چند که ما زبان آنها را نفهمیم، نفهمیدن ما دلیل بر این نیست که مثلا جمادات زبان ندارند.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن اوست؛ حیات می بخشد و می میراند و او بر انجام هر کاری تواناست.

توضیحات: از آنجایی که در ابتدای آیه خبر مقدم بر مبتدا ذکر شده و حق کلام این بود که بفرماید: "ملك السماوات والأرض له - ملك آسمانها و زمین از آن خدا است" ولی چنین نفرمود، بلکه فرمود: "از آن خدا است ملك آسمانها و زمین"، و این عبارت انحصار را می رساند، در نتیجه می فهماند که: مالک آسمانها و زمین تنها خداست، او به تنهایی است که هر حکمی بخواهد در عالم می راند، برای اینکه پدید آورنده همه او است، پس آنچه در آسمانها و زمین هست قیام و وجود آثار وجودش به خداست، پس هیچ حکمی نیست مگر اینکه حاکم در آن خداست، و هیچ ملک و سلطنتی نیست مگر آنکه صاحبش او است.

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اگر در آخر آیه مورد بحث این جمله را گنجانند، برای مناسبتی بود که با مساله احیاء و امانه داشت، چون ممکن بود کسی توهم کند که چطور ممکن است خدای تعالی مرده‌ای را که نه عینی از آن بجا مانده و نه اثری، زنده کند؟ و جمله مذکور این توهم را دفع نموده می فرماید: او بر هر چیزی قادر است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: تنها اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست

توضیحات: بعد از آنکه معلوم شد که خدای تعالی بر هر چیزی که فرض شود قادر است، قهرا با احاطه قدرتش به هر چیزی از هر جهت محیط هم هست، پس هر چیزی که فرض شود اول باشد خدا قبل از آن چیز بوده، پس او نسبت به تمام ماسوای خود اول است، نه آن چیزی که ما اولش فرض کردیم، و همچنین هر چیزی که ما آخرینش فرض کنیم خدای تعالی بعد از آن هم خواهد بود، چون گفتیم قدرتش احاطه به آن چیز دارد، هم به ما قبلش و هم به ما بعدش، پس آخر خدا است، نه آن چیزی که ما آخرینش فرض کردیم، و هر چیزی را که ما ظاهر فرض کنیم خدا ظاهرتر از آن است به خاطر احاطه‌ای که قدرتش بر آن چیز دارد، و چون احاطه دارد پس از جهت ظهور هم ما فوق آن است، پس خدا ظاهر است، نه آن چیزی که ما ظاهرش فرض کردیم، و همچنین هر چیزی که باطن فرض شود خدا به خاطر احاطه قدرتش بر آن باطن تر از آن است، و ما ورای آن قرار دارد، چون او است که آن چیز را باطن کرده، پس باطن هم خداست، نه آن چیزی که ما باطنش فرض کردیم، پس معلوم شد که خدا اول و آخر و ظاهر و باطن علی الاطلاق است، و از این صفات آنچه در غیر خدا هست نسبی است نه علی الاطلاق. البته این را هم باید بدانیم که اولیت خدای تعالی و آخریتش و همچنین ظهور و بطونش زمانی و مکانی نیست، این اسمای چهارگانه یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن

چهار شاخه و فرع از نام "محیط" است، و محیط هم شاخه‌ای از اطلاق قدرت او است، چون قدرتش محیط به هر چیز است، ممکن هم هست نامهای چهارگانه مورد بحث را شاخه‌هایی از احاطه قدرتش ندانیم، بلکه شاخه‌هایی از احاطه وجود او بگیریم، چون وجود او قبل از وجود هر چیز و بعد از وجود هر چیز است، او قبل از آنکه چیزی ثبوت پیدا کند ثابت بود، و بعد از آنکه هر چیز دارای ثبوتی فانی گردد باز هم ثابت است، او از هر چیز دیگری نزدیک‌تر و ظاهرتر است، و از دید و درک او هام و عقول هر صاحب عقلی از چیز دیگری باطن‌تر و پنهان‌تر است.

و همچنین اسامی چهارگانه نامبرده به نوعی بر علم خدای تعالی بستگی و تفرع دارند. (برای اینکه هر چیزی رای که ما اول فرض کنیم، قبل از وجودش خدای تعالی احاطه علمی به او داشته، پس خدا اول است نه آن چیز، و هر چه رای که ما آخر فرض کنیم بعد از فنایش هم خدا احاطه علمی به آن دارد، پس باز خدا آخر است نه آن، و هر چه رای که ما ظاهر فرض کنیم، خدای تعالی ظاهرتر از آن است، چون ظهور آن از خداست، و چگونه ممکن است از خود خدا ظاهرتر باشد و همچنین. " مترجم "). و به همین

مناسبت است که می‌بینیم در ذیل آیه علم خدا را هم آورده می‌فرماید: **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ

مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤١﴾

ترجمه پیوسته: اوست آنکه آسمان‌ها و زمین را در شش مرحله آفرید، آن گاه بر تخت فرمانروایی استیلا یافت و به تدبیر امور هستی پرداخت. آنچه در زمین نفوذ می‌کند و آنچه از زمین بر می‌آید و آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه در آن بالا می‌رود، همه را می‌داند، و هر کجا باشید او با شماست، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست

توضیحات: "استوای بر عرش" کنایه است از شروع در تدبیر ملک وجود (چون ما در عرف بشری خود تخت سلطنتی را عبارت از مکانی می‌دانیم که همه اوامر مربوط به اداره کشور از آنجا صادر، و همه لوائح و نامه‌ها در آنجا به توشیح می‌رسد، قرآن نیز به حکم "چون که با کودک سر و کارت فتاد... " به زبان بشری سخن گفته، مقام تدبیر خدای تعالی و مصدریت اوامرش را عرش خوانده، نه اینکه خواسته باشد العیاذ باللّٰه برای او تختی پایه‌دار اثبات کند. " مترجم ")، و به همین جهت است که دنبال استوای بر عرش مساله علم به جزئیات احوال موجودات آسمانی و زمین را ذکر کرده، چون علم از لوازم تدبیر است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این قسمت، نظیر فرع و نتیجه‌ای است که بر مطالب قبل مترتب می‌شود، که می‌فرمود: او با شما است هر جا که باشید، و او به هر چیزی عالم است، چون نتیجه حاضر بودن او نزد مردم و جدا نشدنش از ایشان و عالم بودنش به هر چیز این است که بینیای به اعمال ایشان نیز باشد، ظاهر اعمالشان را ببیند و باطن آن را که همان نیت‌ها و مقاصد درونی ایشان است، ناظر باشد.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٢﴾

ترجمه پیوسته: فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن اوست و کارها همه به او بازگردانده می‌شود و به دست او رقم می‌خورد.

توضیحات: با اینکه در سه آیه قبل فرموده بود: "لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ"، در اینجا نیز آن را خاطر نشان کرد، و این تکرار برای این بود که بهتر بفهماند مساله بازگشت به خدا مبتنی بر عمومیت ملک او است، بار اول تنها می‌خواست مالکیت خدا را افاده کند، و در نوبت دوم خواست این ابتناء را بفهماند.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ، کلمه "امور" جمع است، و چون الف و لام بر سر دارد و به اصطلاح ادبی جمع محلی به الف و لام است، افاده عمومیت می‌کند، هیچ چیز نیست مگر آنکه به سوی خدا برمی‌گردد، و هیچ کس نمی‌تواند او را از برگشتن به سوی خدای تعالی باز بدارد، و هیچ عاملی که آن چیز را به سوی خدا برمی‌گرداند به جز اختصاص ملک به خدا نیست. ساده‌تر بگویم: تنها عاملی که امور را به سوی خدا برمی‌گرداند، این است که ملک عالم مختص به او است، پس امر و فرمان و حکمرانی هم تنها از آن او است.

در این جمله و همچنین در جمله "وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" که قبلاً بود با اینکه ممکن بود بفرماید: "وَالِيهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ" و "وَهُوَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" لفظ الله را ذکر کرد، و شاید وجه آن این بوده باشد که این دو جمله مانند یک مثل معروف دلنشین شود، و دلها را برای تاثر از یاد روز قیامت و پادشاهی بزرگی که در قیامت به انفاق کنندگان در راه خدا می‌دهند، و در آیات بعد ذکرش می‌آید آماده‌تر سازد.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦١﴾

ترجمه پیوسته: شب را در روز فرو می‌برد و بر ساعات شب می‌افزاید و روز را در شب فرو می‌برد و بر ساعات روز می‌افزاید، و او به اندیشه‌های نهفته در سینه‌ها آگاه است

توضیحات: "ایلاج شب در روز" و "ایلاج روز در شب" به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند، و این اختلاف در دو نیم کره شمالی و جنوبی درست به عکس همند. در فصلی که در نیم کره شمالی شب‌ها بلند است، در نیم کره جنوبی کوتاه است، و در فصلی که در نیم کره شمالی شب‌ها کوتاه و روزها بلند است، در نیم کره جنوبی به عکس آن است، و مساله اختلاف شب و روز را در کلام خدای تعالی چند بار دیدیم. جمله "وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" احاطه علم خدای تعالی به نیت درونی را بیان می‌کند، هم چنان که جمله "وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" احاطه بینایی آن جناب به ظواهر اعمال آنان را بیان می‌کرد.

آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٦٢﴾

ترجمه پیوسته: ای مومنان، ایمان به خدا و رسول را در خود تقویت کنید و از اموالتان که خدا شما را در آنها جانشین دیگران قرار داده است در راه خدا انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و در راه خدا انفاق کرده‌اند، پاداشی بزرگ خواهند داشت

توضیحات: از سیاق آیات برمی‌آید که خطاب در این آیه به کسانی است که به خدا و رسول ایمان آورده‌اند، و شامل کفار نمی‌شود، تا چه رسد به اینکه خطاب متوجه کفار باشد. خواهی گفت: آخر در این آیه امر به ایمان کرده، و معنا ندارد مؤمنین را امر به ایمان کند.

در پاسخ می‌گوییم: معنای امر مؤمنین به ایمان این است که آثار ایمانی را که دارند بر ایمان خود مترتب کنند، می‌خواهد بفرماید: ایمان وقتی متحقق می‌شود که آثار آن را بر آن مترتب کنند، چون اگر ایمان و یا صفتی دیگر از صفات نفس چون سخاوت و عفت و شجاعت در نفس آدمی ثابت باشد، و حقیقتاً ثابت باشد، اثرش ظاهر می‌شود، و اگر از یکی از این صفات مذکور اثر خاص به آن ظاهر نشود، معلوم می‌شود صفت مذکور آن طور که باید در نفس جای خود را نگرفته و ثابت نشده، و یکی از آثار ایمان به خدا و رسول او اطاعت از دستوراتی است که خدا و رسول داده‌اند.

و از همین جا است که روشن می‌گردد اولاً امر کردن خدای تعالی مؤمنین را به ایمان در حقیقت امر کردن به افرادی است که مرتبه‌ای از ایمان را دارند، به اینکه مرتبه‌ای بالاتر از آن را دارا شوند، و این نوع امر کردن اشاره به این است که آن مقدار ایمانی که مأمور دارد برای آمر قانع‌کننده و رضایت‌آور نیست، مأمور باید مرتبه بالاتری را کسب کند، و ثانیاً اینکه جمله "آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا" امر به انفاق است، با اشاره به اینکه انفاق اثر صفتی است که ایشان متصف به آنند، پس باید به خاطر همان صفت باز انفاق کنند، در نتیجه باید گفت: برگشت جمله مورد بحث به این است که می‌خواهد انفاق مؤمنین را با ایمان آنان تعلیل کند.

وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ، "استخلاف انسان" به معنای خلیفه کردن او است، و مراد از "خلیفه کردن انسان" یا این است که خدای سبحان انسان را در زمین جانشین خود کند.

حال باید دید بنا بر این فرض به چه ملاحظه از اموالی که در دست مؤمنین است تعبیر کرده به چیزی که خدا ایشان را در آن خلیفه خود کرده؟

جواب این سؤال این است که: این تعبیر هم واقعیتی را بیان می‌کند، چون واقعاً آدمی در آنچه که دارد خلیفه خداست، (چون هم خودش و همه اموالش ملک خدا است)، و هم ایشان را در انفاق کردن تشویق می‌نماید، چون وقتی مؤمنین متوجه و متذکر شوند که مال ایشان ملک خدا است، و ایشان در آن اموال خلیفه خدا و وکلای از ناحیه اویند، هر تصرفی بکنند به اذن او می‌کنند قهراً انفاق کردن بر آنان آسان می‌شود، و در این عمل خیر، احساس سنگینی نمی‌کنند.

و یا مراد از خلیفه کردن انسان این است که: خدا ایشان را جانشین پیشینیان خود در آن اموال کرده، قبلاً این اموال در دست دیگران بود، بعد از درگذشت آنان به ایشان منتقل گردید، و در چنین فرضی اگر از اموال اینطور تعبیر کرده، برای این بوده که باز به بیانی دیگر تشویقشان به انفاق کرده باشد، چون وقتی بیاد آورند که این اموال قبلاً در دست دیگران بوده، و به آنان وفا نکرده، متوجه می‌شوند که به ایشان نیز وفا نخواهد کرد، و به زودی آن را برای دیگران خواهند گذاشت، و با دست تهی خواهند رفت، پس چه بهتر که تا اختیار آن را در دست دارند برگ عیشی بگور خود بفرستند، و معلوم است که انسان با داشتن طرز تفکری این چنین در مساله انفاق دست و دل بازتر می‌شود، و آسان‌تر دل از مال دنیا بر می‌کند، و در راه خدایش خرج می‌کند.

فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ، در این جمله وعده اجری بزرگ در برابر انفاق می‌دهد، تا مؤمنین را به بیانی دیگر تشویق به انفاق نموده، تشویق‌های قبلی را تأکید کند. و مراد از "ایمان" در اینجا ایمان به خدا و رسول است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

ترجمه پیوسته: شما را چه شده است که آنگونه که باید به خدا ایمان نمی آورید و از او در هر امری اطاعت نمی کنید، در حالی که پیامبر شما را فرا می خواند تا به پروردگارتان چنان که بایسته است ایمان بیاورید؟ اگر مومنید، قطعاً خدا آن روز که به یکتایی او و رسالت پیامبرش گواهی دادید، از شما پیمان گرفت که فرمانبردار او باشید

توضیحات: مراد از "ایمان" ایمانی است که دارای اثر باشد، که یکی از آثار آن انفاق در راه خدا است - و اگر خواستی اینطور بگو - مراد از ایمان این است که: آثار آن مقدار ایمانی را که دارند مترتب کنند.

در جمله "وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ" از خدای تعالی تعبیر به "رب" کرده، و رب را به ضمیر "کم - شما" اضافه کرده، تا به علت دعوت و امر اشاره کرده باشد، گویا فرموده: شما را به این علت دعوت به ایمان به خدا کرده که خدا رب شما است، و واجب است که به وی ایمان آورید.

وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، این جمله توییحی را که از اول آیه فهمیده می شد تاکید می کند، و ضمیر در "اخذ -

گرفت" به خدای سبحان برمی گردد، البته ممکن هم هست که به رسول خدا (ص) برگردد، (چون رسول خدا (ص) هم از مسلمانان بیعت و میثاق می گرفت) و به هر حال منظور از میثاقی که گرفته شده همان چیزی است که شهادت هر مسلمانی بر آن دلالت دارد، آری شهادت مسلمان بر وحدانیت خدا و رسالت رسول او در آن روزی که اسلام می آورد دلالت داشت بر اینکه از همین روز تسلیم و مطیع خدا و رسول است.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَوُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾

ترجمه پیوسته: اوست آنکه بر بنده اش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آیاتی روشنی از قرآن را که بیانگر احکام دین است، فرو می فرستد تا شما را از تاریکی ها بیرون آورد و به سوی نور روانه سازد، و قطعاً خداوند به شما مهربان است و شما را از رحمت خود بهره مند می کند.

توضیحات: مراد از آیات بینات آیات قرآن کریم است، که فرائض دینی را برای آنان بیان می کند، و فاعل لِيُخْرِجَكُمْ،

تا خارجتان کنند ضمیری است که به خدا و یا به رسول خدا (ص) برمی گردد، گو اینکه برگشت احتمال دوم هم به همان احتمال اول است، (چون به هر حال خداست که انسانها را هدایت می کند و رسول او واسطه است) پس میثاق هم میثاق او است، که یا آن را بدون واسطه گرفته، و یا به وساطت رسولش گرفته است، هم چنان که ایمان به او و به رسولش نیز ایمان به او است و به همین جهت در صدر آیه فرمود: "چرا به خدا ایمان نمی آورید"، و نام رسولش را نبرد، تا اشاره کرده باشد که ایمان به رسولش نیز ایمان به او است.

وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَوُوفٌ رَحِيمٌ، در اینکه آیه شریفه را با ذکر رأفت و رحمت خدا ختم کرد اشاره ای است به اینکه آن ایمانی که

رسول خدا (ص) ایشان را به سویش می خواند خیر ایشان و صلاح ایشان است، چون تنها کسانی که از آن ایمان بهره مند می شوند خود ایشانند، نه خدا از آن سودی می برد و نه رسولش، پس در این خاتمه آن ترغیب و تشویق بر ایمان و انفاق که در صدر بود تاکید شده است.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی کنید باینکه آسمان ها و زمین و آنچه از این دو در اختیار شماست برایتان باقی نمی ماند و به ارث به خدا می رسد؟ کسانی از شما که پیش از پیروزی برای نبرد با کافران از اموال خود هزینه کردند و جنگیدند، بادیگران یکسان نیستند. آنان از کسانی که پس از پیروزی از دارایی های خود برای نبرد هزینه کردند و جنگیدند، مرتبه ای والاتر دارند. با این حال، خداوند به هر دو گروه پاداشی نیکو وعده داده است و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

توضیحات: اضافه میراث به آسمانها و زمین اضافه بیانیه است، یعنی می خواهد بفرماید آسمانها و زمین با آنچه در آن دو است همان میراث است، پس آنچه خدا در آسمانها و زمین خلق کرده و صاحبان عقل چون انسان آنها را ملک خود پنداشته ملک خدا است. پس مثلاً زمین و آنچه در آن است و آنچه بر روی آن است و برای بشر جنبه مالیت دارد یکپارچه و همیشه میراث است، چون هر طبقه از طبقات ساکنین زمین آنها را از طبقه قبل ارث می برد، در نتیجه میراثی دائمی است، که دست به دست می چرخد، از جهت دیگری نیز میراث است، برای اینکه روزگاری خواهد رسید که تمامی انسانها از بین می روند، و برای آن نمی ماند مگر خدایی که انسانها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.

و به هر حال در آیه شریفه توییح سختی از بخیل ها شده، که از مال خدا در راه خدا انفاق نمی کنند، با اینکه وارث حقیقی اموال خدای تعالی است، و اموال نه برای آنان باقی می ماند، و نه برای غیر ایشان، و اگر نفرمود: " و له میراث السماوات و الأرض"، با اینکه می توانست اینطور بفرماید، چون قبلاً نام الله برده شده بود، و اگر به جای ضمیر دوباره اسم ظاهر الله را آورده فرمود: **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** برای این بود که در توییح آنان تشدید کرده باشد.

لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا...، می خواهد

بفرماید: بین این دو طایفه تساوی نیست، و این دو طایفه عبارتند از: ۱- کسانی که قبل از جنگ انفاق کردند، و در جنگ شرکت هم جستند. ۲- کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند و قتال نمودند، و این طایفه دوم در آیه شریفه حذف شده، چون جمله

أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا بر آن دلالت می کرد.

و مراد از فتح- به طوری که گفته اند- فتح مکه و یا فتح حدیبیه است، و اینکه قتال را عطف بر انفاق کرده، خالی از این اشاره و بلکه دلالت نیست که مراد از انفاق در راه خدا که در این آیات مردم را به انجام آن تشویق کرده انفاق در جهاد است.

آیه شریفه در این مقام است که این معنا را بیان کند که در انفاق در راه خدا هر قدر بیشتر عجله شود نزد خدا محبوب تر و منزلت و اجرش بیشتر است، (و خلاصه آیه شریفه در مقام تربیت انسانها است، و می خواهد توصیه کند عمل خیر و از آن جمله انفاق را که به خاطر اینکه خیر است و مرضی خداست دوست بدارند، و در آن عجله کنند، و چون فرصت طلبانی که صبر می کنند تا وقتی پیروزی قطعی شد آن وقت دست به جیب می کنند نباشند)، و گر نه اگر این نکته در بین نبود، گفتن اینکه در حوادث گذشته و انفاق کنندگان دو طایفه بودند، آنها که قبل از جنگ و فتح انفاق کردند اجر بیشتری دارند، تا آنهایی که بعد از فتح انفاق کردند،

مطلبی روشن بود، چون همه می‌دانند که این آیات بعد از فتح مکه و جنگ احتمالی که مسلمانان اقدام به آن نمودند، و بعضی جنگها که بعد از فتح مکه رخ داد نازل شده.

وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى، یعنی خدای تعالی وعده اجری نیکو به هر دو طایفه داده، چه آنهایی که قبل از فتح قتال و انفاق می‌کنند، و چه آنهایی که بعد از فتح انفاق و قتال می‌کنند. هر چند که طایفه اول اجر و درجه‌ای عظیم‌تر از طایفه دوم دارند، این وعده می‌خواهد طایفه دوم را که دیر جنیدند دلخوش سازد، و بفرماید: آنها نیز مشمول رحمت خدا می‌شوند، و چنان نیست که از آن محروم شوند، پس جای آن نیست که از رحمت خدا نومید باشند، هر چند که دیر جنیدند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، این ذیل مربوط به همه مطالب گذشته است، و می‌خواهد هم تویخ قبلی را شدت بخشد، و هم برابر نبودن دو طایفه از انفاقگران و وعده حسناتی که خدا به هر دو طایفه داده را تثبیت کند، ممکن هم هست تنها مربوط به جمله اخیر یعنی جمله **وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى** باشد، ولی تعلقش به همه مطالب گذشته فایده عمومی‌تر دارد.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَوْلَا أَجْرُ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: کیست آن که با انفاق مال خود، به خدا وامی نیکو دهد؟ که خداوند هنگام پرداخت وام، آن را دو چندان به او عطا می‌کند و در آخرت پاداشی نفیس و گرانمایه خواهد داشت.

توضیحات: در آیه مورد بحث تشویقی بالغ به انفاق در راه خدا شده، که ما فوق آن تصور ندارد، چون از یک سو سؤال کرده که آیا کسی هست که چنین قرضی به خدا دهد؟ و از سوی دیگر انفاق او را قرض دادن به خدای سبحان نامیده، که پرداخت آن بر قرض گیرنده واجب است، و از سوی سوم چنین مقاطعه و طی کرده که هرگز عین آنچه گرفته پس نمی‌دهد، بلکه به اضعاف مضاعف می‌دهد، و به این هم اکتفاء ننموده اجری کریم بر آن اضافه کرده، فرموده: خدا در آخرت قرض خود را به اضعاف مضاعف ادا می‌کند، و اجری کریم هم می‌دهد و اجر کریم، اجری است که در نوع خودش پسندیده‌ترین باشد و اجر اخروی همین طور است، چون اجری است ما فوق آنچه ممکن است به تصور در آید، و در هنگام حاجتی است حیاتی‌ترین هنگام حاجتی که تصور شود.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

ترجمه پیوسته: آن پاداش نفیس روزی به انفاق کنندگان داده می‌شود که مردان و زنان مومن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش آنان و در طرف راستشان به سرعت می‌رود، چرا که خود به سوی درجات بهشت و مقام قرب الهی به شتاب در حرکت اند. فرشتگان به آنان می‌گویند: امروز مزدگانی شما باغ‌هایی آکنده از درختان است که از زیر آنها جویبارها روان است؛ جاودانه در آنجا خواهید بود. این است سعادت بزرگ.

توضیحات: کلمه "یوم" متعلق به فعل محذوف «أذکر: به یاد بیاور» می باشد و مراد از آن روز قیامت است، و خطاب در جمله "تری-می بینی" به رسول خدا (ص) و یا به تمامی افرادی است که حس شنوایی دارند، و خطاب به آنان صحیح است، (و مانند خطاب به دیوانگان لغو نیست)، و ظاهراً حرف باء در جمله "بایمانهم" به معنای حرف "فی" باشد.

این آیه شریفه مطلق است، شامل مؤمنین هر امتی می شود، و اختصاصی به امت اسلام ندارد، و اگر از "تاییدن نور" تعبیر به "سعی و دویدن" کرده برای این بود که اشاره کرده باشد به اینکه چنین کسانی به سوی درجاتی از بهشت که خداوند برایشان تهیه دیده می شتابند، در حالی که هر لحظه و یکی پس از دیگری درجات و جهات سعادت و مقامات قرب برایشان روشن می گردد، تا جایی که دیگر نورشان به حد تمام و کمال برسد.

بُشِّرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، این قسمت از آیه حکایت بشارتی است که در روز قیامت به مؤمنین و مؤمنات می دهند، و دهنده آن ملائکه است، و مراد از بشارت مژده خوشحال کننده است، که در آیه همان بهشت است.

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، این جمله حکایت کلام خود خدای تعالی است، و اشاره با کلمه "ذلک" به مطالب گذشته است که عبارت بود از پیش رفتن نور آنان و بشارتشان به بهشت، ممکن هم هست جمله مورد بحث را تتمه کلام ملائکه گرفته و اشاره مذکور را به همان جنات و خلود در آنها دانست.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا وَانفِقُوا مِن نُّورِكُمْ قِيلَ اِرْجِعُوا وَاِرْءَاكُمْ فَالتَّمِسُوا نُورًا فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ سُورَةَ الْبَابِ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: روزی که مردان و زنان منافق که در تاریکی ها فرو رفته اند، به مؤمنان می گویند: در انتظار ما باشید تا به شما برسیم و از نور شما برگیریم. در پاسخ آنان گفته می شود: به دنیا که پشت سر نهادید باز گردید و با ایمان و کردار شایسته نوری بجوید که روشنایی امروز برخاسته از ایمان و عمل شایسته دیروز است. آن گاه میان مؤمنان و منافقان دیواری کشیده می شود که مؤمنان را احاطه می کند و دری دارد؛ درون آن رحمت و بُرونش از جانب آن عذاب است.

توضیحات: از سیاق آیه چنین بر می آید که منافقین و منافقات در روز قیامت در ظلّمتی هستند که از هر سو احاطه شان کرده و مانند خیمه ای محاصره شان نموده. و نیز برمی آید که مردم در آن روز مجبور به رفتن به سوی خانه جاودانه خویشند. چیزی که هست مؤمنین و مؤمنات این مسیر را با نور خود طی می کنند، نوری که از جلو ایشان و به سوی سعادتشان در حرکت است، در نتیجه راه را می بینند، و هر جا آن نور رفت می روند تا به مقامات عالیّه خود برسند، و اما منافقین و منافقات که فرو رفته در ظلّمتند نمی توانند راه خود را طی کنند، و نمی دانند به کدام طرف بروند. (و نکته مهمی که از آیه استفاده می شود این است که: این دو طایفه که یکی غرق در نور و دیگری غرق در ظلّمت است در قیامت با همدان)، منافقین همانطور که در دنیا با مؤمنین و در بین آنان بودند، و بلکه مردم آنان را جزو مؤمنین می شمردند، در قیامت نیز با مؤمنین هستند.

اما مؤمنین و مؤمنات پیش می روند، و به سوی بهشت راه خود را پیش می گیرند، و منافقین و منافقات در ظلّمتی که از هر سو احاطه شان کرده عقب می مانند، از مؤمنین و مؤمنات درخواست می کنند قدری مهلتشان دهند، و در انتظارشان بایستند تا ایشان هم برسند، و مختصری از نور آنان گرفته راه پیش پای خود را با آن روشن سازند.

قِيلَ اِرْجِعُوا وَاِرْجِعُوا كُمْ فَانْتَمِسُوا نُورًا، گوینده این پاسخ یا ملائکه‌اند و یا طایفه‌ای از بزرگان و نخبگان مؤمنین از قبیل اصحاب اعراف.

به هر حال از هر که باشد به اذن خدا و از طرف او است و خطاب به اینکه "به وراى خود برگردید و نوری جستجو نمایید" به قول بعضی از مفسرین خطابی است طعنه‌آمیز و استهزایی، و این عکس العمل همان استهزایی است که در دنیا به مؤمنین می‌کردند، و بنا به گفته این مفسرین به نظر روشن‌تر چنین می‌رسد که: مراد از کلمه "وراء" دنیا باشد. البته ممکن است همین وجه را طور دیگری توجیه کرد که هم وجهی جداگانه باشد، و هم مشتمل بر استهزا نباشد، به اینکه بگوییم: جمله "ارجعوا" امر می‌کند به اینکه به دنیا برگردند، و در آنجا ایمان واقعی و اعمال صالح کسب بکنند، و لیکن نمی‌توانند برگردند، در نتیجه گوینده نمی‌خواهد منافقین و منافقات را استهزا کند، بلکه می‌خواهد بگوید: کار از کار گذشته و دستتان بجایی بند نیست.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که: به آن محلی که نور را تقسیم می‌کردند برگردید، و برای خود نوری بگیرید، و منافقین بدانجا برمی‌گردند، و اثری از نور نمی‌یابند، دو مرتبه به سراغ مؤمنین و مؤمنات می‌آیند، اما به دیواری بر می‌خورند که بین ایشان و مؤمنین زده شده، و این خود خدعه‌ای است از خدای تعالی، که با منافقین می‌کند، همانطور که منافقین در دنیا با خدا نیرنگ می‌کردند، و قرآن در باره نیرنگشان فرموده: **اِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ** (منافقین با خدا نیرنگ می‌کنند، و خدا هم با آنان نیرنگ خواهد کرد. نساء، آیه ۱۴۲).

فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بَسُورًا لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ، ضمیر **هم** در جمله **فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بَسُورًا**، به مؤمنین و منافقین هر دو برمی‌گردد، و معنای اینکه فرمود: **له باب** این است که: دیوار مذکور دری دارد، و این، در حقیقت تشبیهی است از حالی که منافقین در دنیا داشتند، چون منافقین در دنیا با مؤمنین اتصال و ارتباط داشتند (و مانند کفار یکسره رابطه خود را با مؤمنین قطع نکرده بودند)، و با اینکه با مؤمنین ارتباط داشتند، در عین حال با حجابی خود را از مؤمنین پنهان کرده بودند، (یعنی واقعیت خود را پنهان کرده بودند، و مؤمنین حتی احتمال هم نمی‌دادند که این افراد ظاهر الصلاح گرگانی در لباس میش بوده باشند) و علاوه بر این که در و دیوار مذکور وضع دنیایی منافقین را -ممثل می‌کند، این فایده را هم دارد که منافقین از آن در، وضع مؤمنین را می‌بینند، و بیشتر حسرت می‌خورند، و سرانگشت ندامت می‌گزند.

بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ، کلمه **باطنه** مبتدا، و جمله **فِيهِ الرَّحْمَةُ** مبتدا و خبر، و جملگی خبر است برای **باطنه**. و همچنین کلمه **ظاهره** مبتدا، و جمله **مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ** مبتدا و خبر و جملگی خبر **ظاهره**. و ضمیر در **فيه** و در **قبله** به **باطن** و **ظاهر** برمی‌گردد، از اینکه فرمود: باطن دیوار در آن رحمت و ظاهر دیوار از ناحیه دیوار عذاب است، چنین برمی‌آید که دیوار محیط به مؤمنین است، و مؤمنین در داخل دیوار، و منافقین در خارج آن قرار دارند.

و اینکه دیوار مذکور داخلش که به طرف مؤمنین است طوری است که مشتمل بر رحمت است، و ظاهرش که به طرف منافقین است مشتمل بر عذاب است، با وضعی که ایمان در دنیا دارد مناسب است، چون ایمان هم در دنیا نظیر همان دیوار آخرت، برای اهل اخلاص از مؤمنین نعمت و رحمت بود، و از داشتن آن شادی و مسرت می‌کردند و لذت می‌بردند، و همین ایمان برای اهل

نفاق عذاب بود، از پذیرفتنش شانه خالی می کردند، و اصلاً از آن ناراحت و متنفر بودند. (پس دیوار مذکور تجسم ایمان در دنیا است، که برای متحصنین به آن حصن، رحمت، و برای کسانی که خارج آن حصن بودند عذاب و نفرت است.)

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: منافقان، اهل ایمان را ندا در می دهند که مگر با شما بر یک آیین نبودیم؟ مومنان می گویند: چرا، ولی شما خود را به بلا و هلاکت افکندید و در انتظار آن بودید که برای دین و دینداران سختی ها پدید آید، و در شک و تردید به سر بردید و آرزوها شما را فریب داد، تا آن که فرمان خدا آمد و مرگ شما را در گرفت، و شیطان حيله گر با نشان دادن جلوه های عفو و رحمت خدا شما را اغفال کرد.

توضیحات: این آیه مطلبی استینافی را به عنوان پاسخ از سؤالی تقدیری بیان می کند، گویا شخصی بعد از شنیدن آیه قبلی پرسیده: منافقین و منافقات بعد از آنکه با آن دیوار برخورد می کنند، و آن عذاب را از پشت دیوار مشاهده می نمایند چه تدبیری می اندیشند و چه می کنند؟ در پاسخ فرموده: **يُنَادُوهُمْ**، فریاد بر می آورند.

این آیه شریفه به طوری که ملاحظه می فرمایید این معنا را افاده می کند که زنان و مردان منافق در روز قیامت از زنان و مردان مؤمن کمک می طلبند، تا شاید به کمک آنان از ظلمتی که در آند نجات یابند، و دست آویز و بهانه شان این است که آخر ما در دنیا با شما بودیم، و سپس می فهماند که مردان و زنان مؤمن در پاسخشان می گویند: درست است که با ما بودید، ولی دلهایتان مطابق با ظاهر حالتان نبود، چون شما دلهای خود را گمراه و مفتون کرده بودید و همواره در انتظار بلا و گرفتاری برای مسلمانان بودید، در دینی که اظهارش می داشتید شک و تردید داشتید، آرزوهای خام و شیطان، شما را فریب داد، و این صفات خبیثه همه آفات قلب است، پس دلهای شما سالم نبود، و در امروز که روز قیامت است تنها کسانی سود می برند که از دنیا با قلبی سالم آمده باشند.

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: پس امروز نه از شما منافقان و نه از کسانی که کافر شدند، فدیة ای که خود را به وسیله ی آن از آتش دوزخ برهانید، گرفته نمی شود؛ جایگاهتان آتش است و آن تنها یاور شماست و بد بازگشتگاهی است.

توضیحات: این آیه تتمه گفتار مردان و زنان با ایمان است، که در خطاب به منافقین و منافقات می گویند، و در این خطاب خود کفار را هم اضافه می کنند، چون منافقین هم در واقع کافرنند، و تنها فرقی که کفار با ایشان دارند این است که کفر خود را علنی و اظهار می کنند، و مؤمنین در این خطاب می گویند امروز هر کسی در گرو عمل خویش است، اینجا مثل دنیا نیست که بتوانید با دادن رشوه جرم خود را بخرید، امروز از کسی فدیة و عوض نمی گیرند، و شما نمی توانید از این راه خود را از عذاب خلاص کنید، چون راه نجات یافتن از هر گرفتاری یا دادن عوض است، که انسان بدهد و خود را از گرو آن عذاب در آورد، و یا پارتی و یاری یاوران است که شما هیچ یک را ندارید، اولی را با جمله **فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ**... نفی کردند، و دومی را با جمله

مَأْوَاكُمُ النَّارُ.

مَا أَوَّاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ، در این جمله به طور کلی هر نوع ناصری که بتواند منافقین و کفار را یاری دهد و از آتش برهاند نفی کرده، مگر یک یاور را، آن هم خود آتش است، که می‌فرماید: **هِيَ مَوْلَاكُمْ**، تنها آتش یاور شما است، چون جمله مذکور انحصار را می‌رساند، و منظور از "مولی" همان ناصر است، و جمله مذکور نوعی طعنه زدن است، (مثل اینکه به جنایت کاری بگویند: راه نجات و تنها یاورت چوبه دار است). ممکن هم هست کلمه "مولی" در اینجا به معنای متصدی امر باشد، چون کفار در دنیا برای برآوردن حوایج زندگیشان از خوردنی و نوشیدنی و جامه و همسر و مسکن غیر خدا را می‌خواندند، و حقیقت غیر خدا همان آتش است، پس همانطور که مولای ایشان در دنیا غیر خدا بود، در آخرت هم مولایشان آتش خواهد بود، چون همین آتش است که حوایج آنان را بر می‌آورد، طعامی از زقوم، و شرابی از حمیم، و جامه‌ای بریده از آتش، و همسرانی از شیطان‌ها، و مسکنی در درون دوزخ برایشان فراهم می‌کند، و خدای سبحان در جاهای دیگر کلامش، در آیاتی بسیار از آن خبر داده.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده است که دل هایشان به یاد خدا و آن کتاب سراسر حقی که از جانب خدا نازل شده است خاشع شود و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آنان کتاب آسمانی داده شد و زمان بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان سخت شد و بسیاری از آنان عبادت خدا را رها کردند و به گناهان روی آوردند و فاسق شدند؟

توضیحات: در این آیه شریفه عتابی است به مؤمنین به خاطر قساوتی که دل‌هایشان را گرفته، و در مقابل ذکر خدا خاشع نمی‌شود، حقی هم که از ناحیه او نازل شده آن را نرم نمی‌کند، و در آخر حال ایشان را به حال اهل کتاب تشبیه می‌کند، که کتاب خدا بر آنان نازل شد، و در اثر آرزوهای طولانی دل‌هایشان دچار قساوت گردید. و قلب قاسی از آنجا که در مقابل حق خشوع و تاثر و انعطاف ندارد، از زی عبودیت خارج است، و در نتیجه از مناهای الهی متاثر نمی‌شود، و با بی‌باکی مرتکب گناه و فسق می‌شود، و به همین مناسبت در آیه شریفه در ردیف جمله "فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ" جمله "وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ" را آورد.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

ترجمه پیوسته: بدانید که خدا زمین را پس از مردنش، با رویش گیاهان زنده می‌کند، و هم او می‌تواند دل‌های سخت را نرم و خاشع گرداند؛ شما نیز زمینه‌ی خشوع را در دل‌هایتان فراهم سازید. به راستی ما آیات و نشانه‌ها را برای شما به روشنی بیان کرده ایم، باشد که به خرد دریابید.

توضیحات: در اینکه دنبال آن عتاب که به مؤمنین کرد، و بر قساوت قلب ملامتشان نمود این تمثیل را آورده که خدا زمین مرده را زنده می‌کند، تقویتی است از حس امید مؤمنین و ترغیبی است به خشوع. ممکن هم هست این جمله را تتمه همان عتاب سابق گرفت و گفت: این جمله می‌خواهد مؤمنین را متوجه کند به اینکه خدای تعالی این دین را به حال خود وا نمی‌گذارد، که مردم هر عکس‌العملی نشان دادند خدای تعالی عکس‌العملی نشان ندهد، بلکه همواره مراقب آن است اگر ببیند جمعی از مؤمنین دچار قساوت قلب شده‌اند، و دیگر در برابر اوامر او خاشع و تسلیم نیستند، دل‌هایی زنده و خاشع پدید می‌آورد تا او را آن طور که خودش

می‌خواهد بپرستند (و در برابر او امرش خاشع باشند، آری این همان خدایی است که زمین مرده را زنده می‌کند، برای او آوردن دل‌هایی زنده کاری ندارد).

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: همانا مردان و زنانی که صدقه داده اند و کسانی که با انفاقشان در راه خدا به خداوند وامی نیکو داده اند، آنچه پرداخته اند برای آنان دو چندان می‌شود و در آخرت پاداشی نفیس و گرانمایه خواهند داشت.

توضیحات: این آیه شریفه داستان "اجر کریم" و "مضاعف" را دوباره خاطر نشان کرد، تا به این وسیله نیز ترغیب در انفاق در راه خدا کرده باشد، در سابق انفاقگران را قرض دهندگان به خدا می‌خواند، و در این آیه صدقه دهندگان را نیز (قرض دهندگان به خدا) خوانده است. و جمله "وَأَقْرَضُوا اللَّهَ" عطف است بر مدخول الف و لام در "المصدقین"، و اینکه گفتیم مدخول الف و لام برای این بود که الف و لامی که بر سر اسم فاعل در می‌آید معنای "الذی" را می‌دهد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

ترجمه پیوسته: و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمانی راستین آوردند، نزد خدا به منزله راستی پیشگان و گواهان اعمالند، و پاداش و نوری همچون پاداش و نور آنان خواهند داشت. و کسانی که (به ما و پیامبرانمان) کافر شدند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند آنان همدم دوزخ اند و همواره در آن به سر خواهند برد.

توضیحات: در این آیه شریفه نفرمود: "امنوا بالله ورسوله" همانطور که در اول سوره می‌فرمود: **آمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَأَنْفِقُوا**، و همان طور که در آخر سوره می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ**، بلکه کلمه رسول را جمع آورده،

فرمود: "و رسله"، و این به خاطر آن بود که قبل از آیه مورد بحث پای اهل کتاب هم به میان آمده بود، و می‌فرمود: **وَلَا يَكُونُوا**

كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ ناگزیر به سیاق سابق که سیاقی عمومی بود، هم مسلمین مورد گفتگو بودند و هم اهل کتاب

برگشته، در آیه مورد بحث فرمود **آمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ**، و در آیات بعد از آن نیز همه جا سخن از رسولان می‌گوید، یک جا

می‌فرماید: **أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** و جای دیگر می‌فرماید: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَمَنْ يَنْصُرْهُ وَرُسُلَهُ**، و

اما دو آیه اول و آخر سوره که کلمه "رسول" را مفرد آورده بدین جهت بوده که خطاب در آن دو به خصوص مؤمنین این امت بود.

و مراد از ایمان به خدا و پیامبران خدا ایمان خالص است که طبیعتاً جدای از اطاعت و پیروی نیست، همانطور که در آیه **آمِنُوا**

بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ نیز اشاره کردیم.

اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا الْعَبَثُ وَهَلْوَ زِينَتُهُ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٦﴾

ترجمه پیوسته: بدانید که زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی به یکدیگر و سبقت گرفتن بر یکدیگر در جمع آوری مال و افزودن فرزندان، نیست، و اینها هیچ یک باعث کمال آدمی نخواهد بود. دنیا و زیورهای آن همچون بارانی است که کشت برآمده از آن، کشاورزان را خشنود کند و به شعف آورد، سپس در مسیر خود حرکت می کند تا به رشد ممکن برسد، آن گاه آن را می بینی که زرد شده است، سپس خرد و خاشاک می گردد و در برابر باد پراکنده می شود. این است آنچه در دنیاست، اما در آخرت یک سوی آن عذابی سخت و یک سوی دیگرش آمرزشی بزرگ از جانب خدا و خشنودی او خواهد بود، و زندگی دنیا جز کالایی که بهره گیری از آن مایه فریب است چیزی نیست.

توضیحات: زندگی دنیا عرضی است زائل، و سرابی است باطل که از یکی از خصال پنجگانه زیر خالی نیست: یا لعب و بازی است، یا لهو و سرگرم کننده، یا زینت است، (که حقیقتش جبران نواقص درونی خود با تجمل و مشاطه گری است)، یا تفاخر است، و یا تکاثر، و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آنها علاقه می بندد، اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی ماند، و هیچ یک از آنها برای انسان کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی کند.

وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ، در این قسمت از آیه "مغفرت" قبل از "رضوان" آمده، برای اینکه کسی که می خواهد به رضوان خدا درآید، باید قبلا به وسیله مغفرت خدا شستشو و تطهیر شده باشد. و نیز در این جمله مغفرت را توصیف کرد به اینکه از ناحیه خداست، ولی عذاب را چنین توصیفی نکرد، تا به قول بعضی ها اشاره کرده باشد به اینکه مطلوب اصلی و آن غرضی که خلقت به خاطر آن بوده مغفرت است نه عذاب، و این خود انسان است که باعث عذاب می شود، و با خروجش از زی بندگی و عبودیت آن را پدید می آورد.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ، یعنی دنیا جز متاعی نیست که با آن تمتع می شود و از آن بهره مند می گردند، و بهره مندی از آن همان فریب خوردن با آن است، البته این فریب خوردن مخصوص کسانی است که به دنیا دل بسته باشند.

جمله **وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ** به دو روی زندگی آخرت اشاره می کند، تا شنونده بر حذر شود،

و از مغفرت و رضوان که یک روی آخرت است، و عذاب که روی دیگرش است، مغفرت و رضوان را اختیار کند. و جمله **وَمَا**

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ می خواهد شنونده را بیدار و هوشیار کند، تا مبادا زندگی دنیا با آن غرور خاص به خود مغرورش سازد.

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون وسعت آسمان و زمین است، بشتابید و برای به دست آوردن آن بر یکدیگر سبقت گیرید. آن بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آماده شده است. این فضل و بخشش خداست که آن را به هر که بخواهد عطا می کند (و چنین خواسته است که آن را به مومنان عطا کند) و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.

توضیحات: مراد از "ایمان به خدا و رسولان او" مرتبه عالی از ایمان است، که همواره آثارش بر آن مترتب است، یعنی کسی که دارای چنین مرتبه‌ای از ایمان باشد، همواره اعمال صالح می کند، و از فسوق و گناه اجتناب می ورزد.

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ، و خدا خواسته است این فضل خود را به کسانی بدهد که به خدا و رسولانش ایمان آورده باشند، و اینکه چرا پاداش خدا به مؤمنین را فضلی از ناحیه خدا دانسته؟ بیانش در سابق گذشت، و در آنجا گفتیم که بندگان مستحق و طلبکار هیچ پاداشی از خدای تعالی نیستند.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، این جمله اشاره است به عظمت فضل او، و اینکه مغفرت و جنتی که خدا به عنوان پاداش به ایشان می دهد فضل عظیمی است از او.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَ آهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: هیچ بلا و مصیبتی نه در زمین و نه در مورد خودتان رخ نمی دهد مگر این که پیش از آن که آن را پدید آوریم، در کتابی ثبت شده است به یقین ثبت رویدادها پیش از وقوع آنها، بر خدا آسان است.

توضیحات: مراد از "مصیبتی که در زمین و از ناحیه آن به انسانها می رسد" قحطی و آفت میوه‌ها و زلزله‌های ویرانگر و امثال آن است، و مراد از "مصیبتی که به جان آدمی روی می آورد" بیماری و جراحت و شکستن استخوان و مردن و کشته شدن و امثال آن است، و ضمیر در فعل "نبرأها" به مصیبت بر می گردد.

لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: این حقیقت را یادآور شدیم تا بر نعمت هایی که از دست داده اید، اندوه مخورید و از آنچه که خدا به شما ارزانی کرده است شادمان نباشید، که خدا هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد

توضیحات: این آیه بیانگر علت مطلبی است که در آیه قبل بود البته اشتباه نشود که در آیه قبل دو چیز بود یکی خبری که خدا می داد از نوشتن حوادث قبل از وقوع آن، و یکی هم خود حوادث، و آیه مورد بحث بیانگر خبر دادن خدا است، نه خود حوادث. برای اینکه انسان اگر یقین کند که آنچه فوت شده باید می شد، و ممکن نبود که فوت نشود، و آنچه عایدش گشت باید می شد و ممکن نبود که نشود، و دبعه‌ای است که خدا به او سپرده چنین کسی نه در هنگام فوت نعمت خیلی غصه می خورد، و نه در هنگام

فرج و آمدن نعمت، (مثل کارمندی می ماند که سر برج حقوقی دارد و بدهی‌هایی هم باید پردازد نه از گرفتن حقوق شادمان می شود و نه از دادن بدهی غمناک می گردد).

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

ترجمه پیوسته: همانان که بخل می ورزند و از انفاق در راه خدا دریغ می کنند و مردم را نیز به بخل و ترک انفاق فرمان می دهند. و هر کس پند خدا را نپذیرد و از انفاق او روی بگرداند و حقایقی را که خداوند درباره‌ی دنیا و تقدیر امور بیان کرد نپذیرد، [بداند که] خدا از انفاق او بی نیاز است و بر همه‌ی کارها و تقدیرهایش ستایش می شود.

توضیحات: این جمله صفت و نشانی «كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٌ» را می دهد، و می فهماند که اگر خدا آن دو را دوست نمی دارد، چرا نمی دارد، برای اینکه اگر بخل می ورزند انگیزه‌شان این است که مال خود را که تکیه گاه آنان در این اختیال و افتخار است از دست ندهند، و اگر به مردم هم سفارش می کنند که آنها هم بخل بورزند برای این است که هر چه را برای خود می خواهند برای دیگران نیز می خواهند، و نیز می خواهند که سخاوت و بذل و بخشش در مردم شایع نشود، چون اگر شایع شود بخل آنان بیشتر نمود می کند، و مردم بیشتری می فهمند که فلانی بخیل است.

وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، یعنی کسانی از انفاق در راه خدا رو گردانند، و از مواعظ او پند نمی گیرند که اطمینان قلبی برایشان حاصل نمی شود، که صفت دنیا و نعمت بهشت همان است که خدا بیان کرده، و همچنین باور ندارند که تقدیر امور به دست او است، چون او غنی است و احتیاجی به انفاق آنان ندارد، و حمید هم هست، در آنچه می کند محمود و ستوده است.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: همانا ما پیامبران را با دلایل قاطع و معجزاتی که حقایق رسالت آنها را آشکار می ساخت فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و دین را که معیار عقاید و اعمال انسان هاست فرود آوردیم، تا مردم همواره به عدل و داد بر پا باشند و آهن را که در آن نیرویی سخت برای رزم و دفاع است و منافع دیگری نیز برای مردم دارد آفریدیم. آری چنین کردیم تا اموری که باید، تحقق یابد و تا خدا آن کسی را که در نهان از دید پیامبران، خدا و پیامبرانش را یاری می کند از دیگران مشخص سازد. به یقین خدا نیرومند و شکست ناپذیر است.

توضیحات: این آیه مطلب تازه‌ای از سر گرفته، و با آن معنای تشریح دین از راه ارسال رسل و انزال کتاب و میزان را بیان می کند و می فرماید که: غرض از این کار این است که مردم به قسط و عدالت عادت کرده و خوی بگیرند، و نیز به این وسیله و با انزال حدید امتحان شوند، و برایشان معلوم شود که چه کسی خدای نادیده را یاری می کند، و چه کسی از یاری او مضایقه می نماید، و نیز بیان کند که امر رسالت از آغاز خلقت مستمرا در بشر جریان داشته، و به طور مداوم از هر امتی جمعی هدایت یافته، و بسیاری فاسق شده‌اند.

پس منظور از کلمه "بینات" در جمله **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ** آیات بینات است، آیاتی که به وسیله آن بیان می کند که رسولان، فرستاده از جانب اویند، و آن آیات یا عبارات است از معجزات باهره، و یا بشارت واضح، و یا حجت‌های قاطع.

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُ الْكِتَابَ، منظور از کتاب وحیی است که صلاحیت آن را دارد که نوشته شود و به صورت کتاب در آید، (نه اینکه کتاب جلد شده از آسمان بفرستد) بلکه دستوراتی است که می شود آن را نوشت، دستوراتی که مشتمل است بر معارفی دینی، از قبیل عقاید حق و اعمال صالح، و این کتابهای آسمانی که معنایش معلوم شد، عبارتند از پنج کتاب ۱- کتاب نوح، ۲- کتاب ابراهیم، ۳- کتاب تورات، ۴- کتاب انجیل، ۵- کتاب قرآن.

وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، تفسیری که احتمالاً می شود برای میزان کرد- و خدا داناتر است- این است که: منظور از میزان، دین باشد، چون دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می شود، و این سنجش هم مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است، و این احتمال با سیاق کلام که متعرض حال مردم از حیث خشوع و قساوت قلب و جدیت و سهل انگاریشان در امر دین است سازگارتر است.

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ، اگر خلقت مخلوقات زمینی را انزال نامیده، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور اشیا در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده، به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا و در عالم غیب خزینه ها دارد، و آن موجود پس از آنکه اندازه گیری شده، و در خور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است، و این خود نوعی نزول است.

فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، بدین جهت فرموده در آهن باسی شدید است، که بطور مدام جنگها و مقاتلات و انواع دفاعها نیاز به آهن داشته، چون اقسام سلاحهایی که درست می کرده اند از آهن بوده، و بشر از دیر باز به این فلز دست یافته، و متوجه منافعش شده، و آن را استخراج کرده است. و اما منافع دیگری که این فلز برای مردم دارد احتیاج به بیان ندارد، چون می بینیم که آهن در تمامی شعب زندگی و صنایع مربوط به آنها و دخالت دارد.

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ، این جمله غایتی است عطف بر غایتی که حذف شده، و تقدیر کلام چنین است " و انزلنا الحديد لكذا و ليعلم الله من ينصره ..."، یعنی ما آهن را برای این و ... نازل کردیم، و نیز برای اینکه خدا معلوم کند چه کسی او و رسولان- او را یاری می کند ...

مراد از "یاری کردن پیامبران خدا" جهاد در راه او است، تا از مجتمع دینی دفاع نموده، کلمه حق را بسط دهند، و منظور از اینکه فرمود: این نصرت را به غیب می کنند، این است که در حال غیبت رسول او را یاری می کنند، حال یا غیبت رسول از ایشان، و یا غیبت ایشان از رسول.

مراد از اینکه فرمود: "تا خدا بداند ..." این است که خدا یاوران خود و فرستادگان خود را از آنهایی که یاری نمی کنند، متمایز و جدا سازد.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ، این جمله خاتمه آیه است، و ختم کردن آیه با این جمله گویا اشاره باشد به اینکه دستور خدای تعالی به جهاد برای همین بوده که امثال کنندگان را از دیگران جدا کند، نه اینکه خدای تعالی احتیاجی به نصرت ناصری داشته باشد، چون خدا قوی ای است که به هیچ وجه ضعف در او راه ندارد، و عزیزی است که ذلت به سویش راه نمی یابد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾

ترجمه پیوسته: و همانا ما نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در میان نسل آن دو، نبوت و کتاب را قرار دادیم؛ پس گروهی از آنان هدایت یافتند و بسیاری از آنان از حد و مرز الهی بیرون رفتند.

توضیحات: از اینجا بیان این نکته شروع شده که اهتدا و فسق در امت‌های گذشته نیز همواره جریان داشته، و تا امروز جریان دارد، پس اینطور نیست که این امت و یا امتی از امت‌ها با تمامی افرادش به صلاح گراییده باشند و یا بگروند، بلکه همواره چنین بوده و چنین خواهد بود، که عده بسیاری از افراد امت به فسق گراییده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رُؤْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾

ترجمه پیوسته: سپس پیامبران دیگر خود را نیز بر طریقه‌ی آنان پی در پی فرستادیم، و عیسی پسر مریم را از پی آنان آوردیم و به او انجیل را عطا کردیم، و در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند مهربانی و رحمت قرار دادیم. آنان رهبانیت (عزلت برای عبادت) را از پیش خود در آوردند، ما آن را در آیینشان مقرر نکردیم ولی به آن روی آوردند اما حد و مرز آن را چنان که باید رعایت نکردند؛ پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند اجرشان را عطا کردیم و بسیاری از آنان از مرز دین خارج شدند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾

ترجمه پیوسته: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به پیامبرش محمد ایمانی راستین بیاورید (همه‌ی دستورات او را اطاعت کنید) که خداوند به ازای ایمان و اطاعت شما دو بهره از رحمت خود را به شما ارزانی خواهد کرد و برایتان نوری قرار خواهد داد که در دنیا در پرتو آن حرکت کنید و نیک و بد را بشناسید و در آخرت راه بهشت را بیابید و آن را ببینید، و گناهان شما را خواهد بخشید، و خدا آمرزنده و مهربان است.

توضیحات: در این آیه کسانی را که ایمان آورده‌اند امر می‌کند به تقوا و به ایمان به رسول، با اینکه این اشخاص دعوت دینی را پذیرفته‌اند، و قهرا به خدا و نیز به رسول ایمان آورده‌اند، پس همین امر مجدد به ایمان به رسول دلیل بر این است که مراد از این ایمان، پیروی کامل و اطاعت تام از رسول است، چه اینکه امر و نهی رسول مربوط به حکمی از احکام شرع باشد، و چه اعمال ولایتی باشد که آن جناب بر امور امت دارد، پس ایمانی که در آیه مورد بحث بدان امر شده ایمانی است بعد از ایمان، و مرتبه‌ای است از ایمان، بالاتر از مرتبه‌ای که قبلاً داشتند، و تخلف از آثارش ممکن بود، مرتبه‌ای است که به خاطر اینکه قوی است اثرش از آن تخلف نمی‌کند، و به همین مناسبت فرمود: **يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ**، و کفل به معنای حظ و نصیب است پس کسی که دارای این مرتبه بالای از ایمان باشد ثوابی روی ثواب دارد، هم چنان که ایمانی روی ایمان دارد.

وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ، اطلاق آیه دلالت دارد که این مؤمنین، هم در دنیا نور دارند و هم در آخرت.

وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، در این جمله وعده‌ای را که از رحمت خود و نور دادن به آنان داده تکمیل کرده است.

لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

الْعَظِيمِ

ترجمه پیوسته: آری، ما مومنان را به درجات بالاتر ایمان دعوت کردیم و دو بهره از رحمت خود را به آنان وعده دادیم تا اهل کتاب [یهود و نصارا] باور نکنند که مومنان نمی‌توانند به چیزی از فضل خدا دست یابند. این وعده برای آن است که فضل و بخشش به دست خداست، آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.

توضیحات: از ظاهر سیاق برمی‌آید که در آیه شریفه التفاتی از خطاب به مؤمنین که در **يَجْعَلْ لَكُمْ** بود به خطاب به شخص رسول خدا (ص) به کار رفته باشد، و خطاب در آیه و روی سخن در آن متوجه شخص شخیص آن جناب باشد. و مراد از "علم" مطلق اعتقاد است هم چنان که کلمه "زعم" هم به همین معنا است و کلمه "أن" مخفف "أن" است، و ضمیر "يقدرُونَ" به مؤمنین بر می‌گردد، این آیه تعلیلی است برای مضمون آیه قبلی.

اگر ما ایشان را با اینکه مرتبه‌ای از ایمان داشتند امر به ایمان کردیم، و وعده‌شان دادیم که دو کفل از رحمت به آنان می‌دهیم و نور و مغفرتشان ارزانی می‌داریم، همه برای این بود که اهل کتاب خیال نکنند مؤمنین هیچ قدرتی ندارند، و به هیچ وجه دستشان به فضل خدا نمی‌رسد، و تنها مؤمنین اهل کتابند که اگر ایمان داشته باشند اجرشان دو چندان داده می‌شود.

وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، این قسمت از آیه عطف است بر جمله "ان لا يعلم" و معنایش این است که: اگر ما آن وعده‌ها را دادیم، برای این بود که چنین و چنان شود، و نیز برای این بود که فضل به دست خدا است و خدا دارای فضلی عظیم است.

بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱ تا ۶ قسمت دوم: آیات ۷ تا ۱۵ قسمت سوم: آیات ۱۶ تا ۲۴

قسمت چهارم: آیات ۲۵ تا ۲۹

بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

محتوای این قسمت در چند فراز ایراد شده است:

(۱) تسبیح خدای عزیز حکیم: جای جای این سوره مبارکه، توصیه به انفاق در راه خدا است. برخی از موارد آن در آیات ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۸ و ۲۴ قابل مشاهده است. تسبیح خدای بلند مرتبه در صدر این سوره سبب می‌شود که مخاطب راه بر پندار ناروای نیاز خدای سبحان بر بندد و تکرار سفارش به انفاق در این سوره را ناشی از نقص و نیاز سفارش کننده نپندارد، زیرا تسبیح برای اثبات نزاهت ذات پاک ربوبی از نقص و نیاز است.

با توجه به اینکه اسماء حسنی در پایان هر آیه، معمولاً نسبت به محتوای آیه جنبه تعلیلی دارند، می‌توان گفت که خدای متعالی در این آیه شریفه، علت تسبیح را عزت و حکمت دانسته است.

می‌دانیم که اوصاف ذاتی خدای متعالی در سه محور حیات، علم و قدرت است، که از این میان علم و قدرت جلوه‌های حیات‌اند، پس سایر اوصاف خدای بزرگ زیرمجموعه علم و قدرت او هستند، حال در آیه مورد بحث می‌توان گفت که عزت، زیرمجموعه قدرت؛ و حکمت، زیرمجموعه علم خدای لایزال است. اگر موجودی در جنبه عمل و قدرت خود نفوذناپذیر و عزیز و در جنبه علم و حکمت خود نیز دارای علمی کامل و ثابت و محکم باشد، بدین معنا است که در تمام شئون حیات خود یعنی علم و عمل منزله از نقص و نیاز و سزاوار تسبیح سایر موجودات است.

۲) قدرت و علم مطلق خدای متعالی: در آیه نخست سخن از تسبیح خدای متعالی بود و گفته شد که دو وصف پایانی آن یعنی عزیز و حکیم را می‌توان علتی برای محتوای آیه یعنی تسبیح دانست. صفت عزیز مربوط به قدرت و صفت حکیم مربوط به علم الهی است. آیات دو و سه در راستای تبیین قدرت و علم مطلق خدای متعالی و به منزله تفصیل عزیز و حکیم در آیه نخست هستند.

در آیه دوم اوصافی از خدای سبحان مطرح شد که بر محور قدرت بی‌نهایت حضرت حق قابل بررسی است و آیه سوم نیز اوصافی را بر محور احاطه و جودی و در نتیجه علم بی‌حد خدای بلند مرتبه بیان می‌کند. گفتنی است چهار اسم حسنی اول و آخر و ظاهر و باطن زیر مجموعه اسم جامع محیط هستند و همین احاطه و جودی دلیل علم مطلق ذات باری است.

۳) تبیین جزئیات علم و قدرت خدای سبحان، در راستای طرح معاد و رهگشایی تقویت ایمان: گفته شد که شش آیه نخست بیانگر معارفی توحیدی به منظور تقویت ایمان برای تحقق غرض سوره است، اما از آنجا که ممکن است تبیین کلی علم و قدرت به تنهایی و برای همه کس موجب تقویت ایمان نگردد، آیه چهار تا شش، معارف مطرح شده در سه آیه نخست، یعنی فرمانروایی و قدرت بی‌پایان و احاطه و علم بی‌حد و حصر الهی را با جزئیات عالم تکوین یعنی جهان و انسان و متعلقات آنها پیوند زده و از این رهگذر در صدد ایجاد باور به معاد برآمده است. معارف توحیدی مبدأ، اگر با معارف توحیدی معاد همراه شود، زمینه ساز ایمانی محکم و عزمی راسخ برای حرکت در مسیر ایمان خواهد بود.

این قسمت با طرح شش آیه بلند پایه توحیدی، با محوریت علم و قدرت خدای سبحان، زمینه ساز ایمان و انفاق است، چون بلافاصله پس از اتمام این آیات نورانی گفته می‌شود: **«أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ...»** بنابراین این قسمت از سوره در صدد: تبیین علم، مالکیت مطلقه و قدرت خدای سبحان، به عنوان پشتوانه ایمان حقیقی و انفاق است. گفتنی است، مالکیت مطلقه از آن رو مورد تاکید قرار گرفت، که عبارت «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» دو بار در این آیات به کار رفته است: آیه ۲ و آیه ۵. در مباحث بعدی روشن خواهد شد که آیات قسمت نخست با تمام سوره در ارتباط هستند و به همین جهت طلیعه سوره به شمار آمده است.

جهت هدایتی قسمت دوم:

قسمت قبل با تبیین معارف توحیدی، زمینه تثبیت و تقویت ایمان را فراهم آورد و این قسمت بر پایه امر مومنان به ایمان حقیقی، ایشان را به انفاق در راه خدای متعالی توصیه می‌کند. این قسمت در ابتدا (آیات ۷ تا ۱۱) به ایمان و انفاق دعوت کرده: **«أَمِنُوا...»**

«وَأَنْفِقُوا...» و در ادامه (آیات ۱۲ تا ۱۵) بار دیگر و این بار به وسیله تشریح و اندازی بر محور ایمان و انفاق، به این مسئله پرداخته است. از این فاز کلام به خوبی فهمیده می‌شود که دعوت به انفاق در این کلام مطلب اصلی است و مراد از ایمان، ایمانی است که

اثر آن در انفاق ظاهر شود. لذا این قسمت «دعوت به انفاق بر پایه ایمان» می‌کند. از آیه شریفه **لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ**

قَبْلِ الْفَتْحِ به خوبی برمی‌آید که دستور انفاق کردن در مورد جهاد مؤکدتر است، و همین خود مؤید آن قولی است که می‌گوید:

آیه شریفه **آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا...** در جنگ تبوک نازل شد.

جهت هدایتی قسمت سوم:

این قسمت در دو فراز خود را دنبال می‌کند:

در فراز اول (آیات ۱۶ تا ۲۱) ابتدا در آیه ۱۶ با دعوت به خشوع قلب، به مومنان هشدار می‌دهد که مانند اهل کتاب نباشند که گرفتار قساوت قلب شده و بیشتر ایشان فاسق شدند. سپس در آیه ۱۷ به احیاء زمین پس از مرگ اشاره می‌کند این مطلب از چند جهت با بحث خشوع قلب یا قساوت دل در ارتباط است:

- قلب سخت مانند زمین مرده است، پس همانطور که زمین مرده را امکان حیات هست، قلب سخت را نیز امکان نرم شدن هست.
- زمین مرده را خدا زنده می‌کند و اگر خواهان خشوع و نرمی دل هستید، این کار جز از خدای سبحان بر نمی‌آید، پس دست به دامان او شوید.
- احیاء زمین مرده نماد معاد است و یادآوری معاد خود در خشوع قلب و رفع قساوت آن سهمی به سزا دارد.

آنگاه در آیه ۱۸ مردان و زنان صدقه دهنده و اهل انفاق را وعده‌ای نیکو می‌دهد. سپس (آیه ۱۹) دو گروه اهل ایمان و کفر را مطرح نموده و عاقبت هر یک را بیان می‌کند. ذکر این مطلب پس از توصیه به انفاق و صدقه و پیش از بیان حقیقت حیات دنیا نشان می‌دهد که مراد از اهل ایمان در این آیات مومنان واقعی است که ایمان خود را با گذشتن از مال و جان خویش به اثبات رسانیده‌اند. و در آخر در آیات ۲۰ و ۲۱ به منظور کمک به حرکت در مسیر نیل به مقام مومنان واقعی اهل صدقه و انفاق، حقیقت پست حیات دنیا را به تصویر می‌کشد و در ادامه با بیان اینکه حب حیات دنیا، در آخرت عذابی شدید در پی دارد و در مقابل آن رضوان الهی است که مخصوص مومنان واقعی اهل انفاق است، همگان را به سبقت گرفتن به سوی رضوان الهی (از طریق اثبات ایمان با گذشتن از مال و جان) دعوت می‌کند.

با توجه به توضیحات بالا می‌توان گفت که آیه ۱۶، سرفصل آیات این مطلب بوده و سایر آیات در دو فراز آغاز شده با «اعلموا» بینش‌های لازم برای تحقق دعوت آیه ۱۶ را ارائه می‌دهد و دو آیه بین دو فراز مذکور (آیات ۱۸ و ۱۹) مصداق مورد نظر از دعوت آیه ۱۶ را مطرح می‌کند. پس این آیات مخاطبان خود را به خشوع دل و پرهیز از قساوت قلب فراخوانده و انفاق و صدقه را به عنوان عامل حیات بخش قلب و رهاکننده آن از قساوت دانسته است و دو بینش برای نیل به مقام حیات قلب به وسیله انفاق ارائه داده است.

در فراز دوم اشاره کرده به اینکه آنچه مصیبت بر سرشان می‌آید چه مصیبت‌های مالی و چه جانی همه در کتابی از سابق نوشته شده، و قضایش رانده شده بود، پس جا دارد که هیچگاه از فقر نترسند، و ترس از فقر ایشان را از انفاق در راه خدا باز ندارد، و به بخل و امساک و اندارد، و نیز از مرگ و کشته شدن در راه خدا نهراسند، و ترس از آن، ایشان را به تخلف از جنگ و تقاعد ورزیدن از پیکار و اندارد.

همانطور که می‌دانیم بخل مانع انفاق است، بنابراین فراز دوم این قسمت از راه تحقق هدف مطلب نخست آن مانع‌زدایی می‌کند، پس فراز نخست نسبت به فراز دوم، اصل است و هدف این قسمت آن است که بگویید برای رسیدن به حیات قلب و رهایی از قساوت دل، باید اهل انفاق بود و برای تحقق انفاق باید از بخل دور بود.

جهت هدایتی قسمت چهارم:

خدای تعالی پس از اشاره به قساوتی که دل‌های مؤمنین را فرا گرفته، و در نتیجه در امتثال تکالیف دینی و مخصوصاً انفاق در راه خدا که مایه قوام امر جهاد است تثاقل ورزیدند، و آن گاه ایشان را به اهل کتاب تشبیه کرد که در اثر طولانی شدن مهلت خدا به آنان دل‌هایشان دچار قساوت گردید، اینک در این آیات غرض الهی از فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب و میزان همراه ایشان را بیان کرده، می‌فرماید: غرض از این ارسال رسل و انزال کتب این بود که انبیا مردم را به عدالت عادت دهند، تا در مجمعی عادل زندگی کنند، و آهن را نازل کرد تا بندگان خود را در دفاع از مجتمع صالح خود و بسط کلمه حق در زمین بیازماید، علاوه بر منافع دیگری که آهن دارد، و مردم از آن بهره‌مند می‌شوند.

آن گاه فرمود که نوح و ابراهیم (ع) را فرستاد، و نبوت و کتاب را در ذریه آن دو بزرگوار قرار داد، و یکی پس از دیگری رسولانی گسیل داشت، و این سنت هم چنان در تمامی امت‌ها استمرار یافت، و نتیجه کار همواره این بود که عده‌ای از مردم راه حق را یافته، اکثریتی از ایشان فاسق شدند.

اینک باید در جستجوی پاسخ این پرسش بود که هدف از طرح چنین موضوعی در چنین سوره‌ای چیست؟ پاسخ این سؤال را می‌توان با توجه به تکرار عبارت «کثیر منهم فاسقون» یافت. این عبارت، توجه ما را به شانزدهمین آیه سوره جلب می‌کند، آنجا که خدای متعالی از مومنان خواسته بود تا مانند اهل کتاب نباشند که بره‌ای بر آنان گذشت و قلبشان قساوت گرفت و بیشترشان فاسق شدند: **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ**

فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، اینک آیات این قسمت می‌فهماند که فاسق شدن اهل کتاب، بدین معنی است که انبیای الهی را در تحقق هدف بلندشان، یعنی برپایی قسط و عدل با جهاد یاری نکردند و در رکاب رسولان الهی به نبرد با موانع برپایی قسط و عدل نپرداختند. در قسمت چهارم سوره خوانده بودیم که قساوت دل اهل کتاب و فسق ایشان محصول دوری از فرهنگ انفاق بود، از این رو خدا از مومنان خواسته بود تا مانند اهل کتاب گرفتار قساوت و فسق نشوند و انفاق را به عنوان راه رهایی از مرگ دل و رسیدن به حیات طیب معرفی کرده بود، پس مصداق روشن و مسلم فسق مطرح شده در این آیات **كَثِيرٌ**

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، ترک انفاق مال و جان در یاری پیامبران الهی به منظور برپایی قسط و عدل است، جز اینکه برخی به دلیل دنیا طلبی از یاری دین سرباز زده‌اند و برخی به دلیل فهم نادرست از زهد به گوشه نشینی و انزوا مبتلا شده و از دنیا و حتی اصلاح آن و نبرد با متجاوزان، که فعالیت اجتماعی است، غافل مانده‌اند و گروهی از مدعیان پیروی از حضرت عیسی (علیه السلام) از این دسته بودند.

بنابراین آیات این قسمت از سوره، برپایی قسط و عدل را که هدف انبیا بوده است، از ثمرات رهایی امت‌ها از فسق دانسته و قسمت قبل فاسق بودن افراد امت را نتیجه قساوت دل ایشان و آن را نیز محصول بخل و دوری از انفاق دانسته است، لذا می‌توان چنین بیان کرد که آیات این قسمت از سوره «برپایی قسط و عدل در نتیجه نهادینه شدن فرهنگ انفاق» را می‌داند..

پس از اینکه آیات گذشته از فسق و نافرمانی اکثریت امتهای پیشین در یاری رسولان الهی برای برپایی قسط و عدل سخن گفت، آیات این قسمت هم، مومنان امت رسول خدا را مورد خطاب قرار می‌دهد که مانند آنان نباشند.

امر مومنان به ایمان و تقوا در این سوره مبارکه، نشان از این است که حقیقت ایمان (ایمان عملی) از ایشان طلب شده است و باز از همین سوره استفاده شد که حقیقت ایمان در پرتو انفاق حاصل می‌شود. نبود فرهنگ والای انفاق در جامعه موجب فقر و تنگدستی گروهی از مردم و ضعف و فتور نظام اسلامی در نبرد با متجاوزان خواهد بود و همین امر دست آویز بیگانگان در این پندار باطل است که مومنان را راهی به فضل الهی نیست، این قسمت خاتمه سوره است زیرا به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از محتوای کل سوره پرداخته است.

بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

با توجه به آنچه در قسمتهای قبل گذشت به نظر می‌آید جهت اصلی این سوره «نهادینه سازی فرهنگ انفاق در جامعه و تشویق مومنان به گذشتن از دنیا در راه خدا» است. سیر هدایتی سوره بدین شکل است که شش آیه نخست آن با بیان معارف توحیدی مبدأ و معاد بستر ساز ایمان حقیقی است و آیات ۷ تا ۱۵ در عین امر به ایمان حقیقی و انفاق، در قالب انذار و تبشیر و در برابر هم قرار دادن اهل انفاق و منافقان، می‌فهماند که راهکار اثبات حقیقت ایمان اطاعت از فرمان انفاق است، سپس طی آیات ۱۶ تا ۲۴ دست یابی به حیات قلب و رهایی از قساوت را فلسفه فردی انفاق دانسته و در آیات ۲۵ تا ۲۷ به فلسفه اجتماعی انفاق مال و جان که همان برپایی قسط و عدل است اشاره می‌کند، بدین توضیح که هدف انبیا قسط و عدل است و لازمه رسیدن به این هدف والا جهاد است و جهاد هم جز با انفاق جان و مال میسر نمی‌شود، در نهایت دو آیه انتهایی سوره همگان را به ایمان عملی، یعنی ایمانی که آثار آن در عمل ظاهر شود، دعوت کرده است و اثر عملی مورد نظر از ایمان گذشتن از مال و جان در راه خدا است.

و این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مدینه نازل شده.

وَأٰخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس/ ۱۰)